

## شهر و شهروندان

### کولت پتونه<sup>۱</sup>

از همکارانم متشکرم که پیشنهاد کردند تا در حضور جمع به بیان این مسئله پردازم که در چه خط و راستایی قرار دارم و از چه نظر و به چه ترتیب در تحقیقاتم در محیطهای شهری و در حوالی پاریس اغلب مدیون آندره لوروا-گوران هستم. اما با تمام هیجانی که در دل دارم، متأسفم از اینکه در این فرصت داده شده باید سپاس و حق شناسی خود را فقط نثار خاطرۀ او کنم. اگر اینجا بود، به طور قطع خوشحال می شد، زیرا می دید راهی را که تا سرحد نهایی خواهیم پیمود نتیجه درسها و نصایح اوست. برای من ارثیۀ لوروا-گوران در حکم سیوه های رسیده برای چیدن نیستند، اما به منزله بذرهایی هستند که قابلیت جوانه زدن در هر زمینی را دارند. این همان جنبه ای است که مایلیم آن را در ارایۀ راه خود و ترجیحاً در جزئیات کارهایم که بیشتر و مستقیماً ملهم از اندیشۀ لوروا-گوران است نشان دهم. برای لوروا-گوران چندان اهمیت نداشت که تحقیق در جامعه فرد مشاهده گر صورت گیرد<sup>۲</sup> بلکه شرط مهم آن بود که فرد در محیط خاص خود همانند بیگانه ای مطالعه را انجام دهد<sup>۳</sup>. از این رو زمانی دراز هر صبح، همانند کسی که به عزم سفری پرماجرا حرکت کند، جاده

«وال دو مارن VAL-DE-MARNE» رادر پیش سی گرفتم. آنگاه که حس سی کردم به آنچه در اطرافم سی گذرد کم شده است، به ناچار خود را در مطالعه یک کتاب مردم شناسی درباره قبایل آمازونی یاسپیکها Sepik غرق سی کردم. ما چگونه باید در باره مجموعه های بهم تنیده ای که به جنگل «هاش. ال. ام<sup>۲</sup>» (H.L.M) مشهور است و در سالهای ۱۹۶۰ شتابان به صورت شهر در آمده است به مطالعه پرداخت؟ اگر مردم شناسی «کارش این است که آزادانه مستقیماً به تحلیل مجموعه ای از مواد بهم تافته پردازد که از آن اجتماعی منحصر ساخته می شود» بنابراین مطالعه مجموعه HLM که در حومه پاریس شکل گرفته چه سی تواند باشد؟ البته، شاید بتوان از آن در مقیاس یک دهکده نام برد، دهکده ای بسیار وسیع. باید بگویم که در آغاز کارم را از طریق تک نگاری Mongraqhie و با احتیاط شروع کردم و از این رو برای مطالعه به انتخاب یک شهر در حکم یک رباط پرداختم<sup>۳</sup>. شهری که اختصاص به افرادی داشت که در خانه ها و محله های پست و کثیف پاریس ساکن بوده اند و پدیده ای کمتر شناخته شده بود.

چنین انتخابی برای مطالعه قابل نقد است و من هرگز آن را به مبتدیان توصیه نمی کنم: شهری که فقط چهار سال از تاریخ آن سی گذرد و در آن مردمی با هر اصل و نسب و برحسب یک دستورالمعل اداری با هم مخلوط شده بودند، برای این شهر هیچ گونه ویژگی درونی که اجازه دهد تا آن را همچون یک گروه تعریف کنیم وجود نداشت و هیچ چیز نیز ساکنانش را از سایر کارگران متمایز نمی ساخت. اما حومه نشینان و حتی سازمان اداری نیز «این افراد» را همچون رانده شدگان با انگشت به هم نشان سی دادند، این شهر از یک پایگاه اجتماعی و وضعیت ویژه ای برخوردار بود و در واقع به «شیکاگو» مشهور شده بود. بنابراین سی توان آن را با این تعریف که «مردم شناسی به مطالعه افرادی سی پردازد که متشکل از گروه های قابل درک بوده یا به منزله واحدهای متمایزی به شمار سی آیند» توصیف کرد.

این مجموعه فریبنده که از بیرون به منطقه تحمیل شده بود حداقل عرضه کننده چیزی بود که نمی شد از آن صرف نظر کرد.

در این دوره از کار، تنها موفق شدم که شاهد زندگی مادی و شیوه تفکر کارگری منطقه باشم، بدون اینکه به علت عدم امکان مقایسه، که باطناً خاص این شهر بود، چیزی دستگیرم شود (بعدها دانستم که همه شهرها به هم شبیه هستند. اما هر یک اسلوب خاص خود را دارد). من دیگر حتی موفق به تنظیم مواد و مصالح کارم، برحسب مسایل جالبی که در آن بود، نمی شدم، اما حداقل این بود که وظیفه مردم نگاری، یعنی «این عنصر غیر قابل جانشین منظومه علوم انسانی» را انجام داده بودم.

در این مرحله، سی بایستی از فراسوی مرحله نخست، کار را ادامه داد، اما چگونه؟ در این فضای غم زده، تقریباً در همه جا، کارگران به چشم سی خوردند. من با استاد



لوروا-گوران به مشورت پرداختم. وی گفت: «باید آنچه را که قطعی است از بقیه جدا کرد». دوباره کار را با چنین تفکری شروع کردم. این بار در امتداد ناحیه سن Seine، روی بار-انداز قدیمی، آنجا که کشتیها را با طناب بالا می کشند و کلبه های بینوایان در آن درهم فرو رفته اند، فعالیتیم آغاز شد. کلبه ها را بدون وسایل و فقط با شمردن قدمهایم اندازه گیری کردم، برای اندازه گیریهای داخلی، به اندازه تختهای اطاق خواب متوسل شدم. سرانجام در یک گروه واقعی نفوذ کردم، یعنی یک گروه قومی Ethnique که با پیوندهای زناشویی شکل گرفته بود و تناقضات و مشابهاتی در اختیار می گذاشت که به آن احتیاج داشتم. سپس به مقایسه آن با دو گروه دیگر از همین نوع پرداختم. نمونه ای شاخص از قومی دیگر و من با گسترش میدان کاوشهایم در چندین شهر، که در آن فرانسویها به نوعی پراکنده شده بودند و به زودی خارجیهای حلبی آبادها نیز گرفتار آن می شدند، در عرض منطقه با آنها به همراهی پرداختم. این مقایسه به من اجازه می داد به وضع قوانین نیمه آگاهانه ای پردازم که بر شکل گیری جمعیت حاکم است و متقابلاً بی نظمی ایجاد شده به وسیله الزامات نظام اداری را بررسی کنم. در این خط، تعریف دیگری از نقش ما مردم شناسان که عبارت از «مشخص ساختن فرسولهای تعادل گروههای انسانی» بود قرار داشت. در طول این تحقیقات به واقعیتها و حرکات زندگی روزانه مردم به شدت وابسته شده بودم. مسایلی نظیر: محتوای یخچال آنها، انتخاب لباسشان، رنگ دیوار، بوی راه پله ها، آب و آتش، سگها، پرندگان، سرقت یک قوطی کنسرو، قرض مقداری پول و سرانجام تمام چیزهای مبتدلی که، به جای برخورداری از اعتبار و شخصیت در بطن جوامع، بسیار زشت به حساب آمده اند.

اکنون، جریان تازه ای به نام «مردم شناسی شهری» متولد شده بود. این اصطلاح را که از واردات آمریکایی است، به هیچ وجه بجا و مناسب نمی دیدم. زیرا این جریان مختص مردم-شناسی در محدوده های داخل شهر می شد، آنهم در لحظه ای که در آن نوگرایی صنعتی همه موانع را درهم شکسته بود. از سوی دیگر، من مطالعات خود را درباره «انسانها»، بدون این که زیاده از حد به آداب و رسوم شهرنشینی مشغول شوم، انجام داده بودم. مع هذا تجربه من از شهر طولانی بود و بهتر آن بود که از آن جریان دوری گزینم برعکس، سعی کردم به تفکری که بسیار نزدیک به پذیرش کامل این اصطلاح است، متعهد شوم. من فکرمی کنم در شهرهای بزرگ کنونی، غربی یا غیر آن، بیش از هر زمان ضرورت دارد که «ابتدایانیم چگونه گروهها هویت یافته و اختلاف پیدا کرده اند» (بدون شک جامعه معروف به توده Masse توهمی بیش نیست). اما، همچنین فکرمی کنم، آنگاه که تمام گروههای قومی، حرفه ای، مذهبی، گروههای ورزش و غیره از غربال-یا بهتر بگویم از محیطهای مختلف- بگذرند و شبکه های آنها گسیخته و تجزیه شود، دیگر به جوهر شهری نخواهیم رسید.

این جوهر شهری بودن، جزئاً در جنب و جوش و حرکت دائمی خود، شامل توده مردم و حامی گمنام افراد بوده است و ترکیب این مفاهیم حاوی مکانیسمهای متعادل‌لی است که مایلیم قوانین آن را افشا کنم. شاید روزی لازم باشد که در مورد ماشین سیالات بحث و گفتگو شود. اما در حال حاضر می‌کوشم که این پدیده‌ها را به شیوه‌ای، با ناپایداری کمتر، در کوی و برزن به هم نزدیک ساخته و نشانه‌ها و علائم آن را پیدا کنم.

بنابراین، محل تحقیق گزارشم را فضاهای عمومی ویژه و متفاوتی که جنب و جوش و حرکت آهسته مردم در آن فرصت مشاهده به من می‌دهد انتخاب کرده‌ام.

از این میدانهای تحقیق، نخستین آن قبرستان «پرلاشز Père - Lachaise» است که دائماً محل آمد و شد بازدید کنندگان بود. ، جایی که در آن قرن نوزده و دوره معاصر را با هم در پیش روداشتم. در آنجا من به عناصر خرد نمی‌پرداختم، به ثبت زیبایی شناختی، تشییع جنازه و تکنولوژی خاص سرمرترانشان نیز کاری نداشتم، بلکه به جداول و مجموعه فعالیت‌هایی توجه می‌نمودم که توده مردم به ابداع و اختراع آن می‌پرداختند، نظیر: گردشگاهها، زیارتگاهها، زهد و تقدس نمائی روی مقابر مشهور، تابلوهای راهنمای بازدید کنندگان و سیاحان خارجی، چگونگی مواظبت از حیوانات محلی و گیاهان بومی و مراقبت از قبرستانها و مقبره‌ها و امثال آن.

این فعالیتها و وقایع عادی به شمار می‌روند که در حال حاضر تابع فراوانی هستند. برای متغیرهای من نوآموزی و آموزش زبان سری و رمزی، منحصرأً برای انتقال گفتار به دیگری، ضرورت دارد. به نسبت پیشرفتهایی که در کار داشتم، مشارکت من نیز افزایش می‌یافت این زبان، زبان سنگهای مقابر، زبان زیباشناختی و تکنولوژی خلق شده به وسیله اشخاص گمنام بود و نیز درجه بندی‌هایی که مردم تحت تأثیر آن قرار داشته و در آنها نقش ایفا می‌کنند. در اینجا بازدید کنندگان موضوع یک تحلیل و یک نشانه گذاری ثابت هستند، امتحانی که من نیز به آن تن در داده‌ام. مشاهداتم به آگاهیهای ویژه‌ای مربوط می‌شدند توده مردم در قبرستان «پر - لاشز» دیگر برایم ناشناخته نبود، با اینحال درك ناپذیر باقی می‌ماند، زیرا تقریباً تمامی بازیگران (بازدید کنندگان) آن تقریباً هر روز تجدید می‌شوند، حتی اگر یکی از آنان، هر بار - و این یک فرضیه است - در همان طبقه بندیها، گروهها یا محیطهای انسانی جا می‌گرفت.

من از دومین میدان تحقیق که به مراتب مشکلتر بود، به علت کمی وقت چیزی نمی‌گویم، زیرا ترجیح می‌دهم از تجربه‌ای دیگر سخن بگویم.

به دنبال هدف کاملاً دیگری بود که به مساحتی شهر نیویورک، برای پیاده کردن یک طرح قدیمی پرداختم: این طرح مربوط به ساوراء اتلانتيك و به منظور تحقیقات مقایسه‌ای در بین کارگران بود. چنین انتخابی نسبتاً بزرگ بود، اما، در مطالعه شهر نیویورک نیز محله سیاهان توجه مرا بیشتر به خود جلب کرد. زیرا در امتداد خطی از فرضیه من قرار داشت که به موجب



آن عقیده داشتم، تعادل جوامع برهستی پایینترین قشر آن استوار است. یعنی تعادل جامعه در یک حالت یا در یک پایگاه و منزلت پایینتری حفظ شده است.

من ساعتها در هارلم قدم زده‌ام و به بازدید مغازه‌ها، باشگاهها و گافه‌ها پرداخته‌ام، به دنبال پرستاران تا منزل آنها رفته‌ام، دائماً به کلیساهای فقیر، به امید ورود به جاهایی که خود جهانی کوچک به‌شمار می‌رفت، رفت‌وآمد کرده‌ام. در آنجا تماسهای من گاه سطحی مانده و یا اجازه تجدید دیدار در فردای آن روز را نداشته‌ام.

اما، ملاقاتها در بطن طبقه متوسط روشنفکر سیاه پوست صمیمانه‌تر بود. من دیدار مجدد شبکه دوستان یا اولیاء و خویشان را به خود وعده می‌دادم. ولی این امکان برایم فراهم نشد. به همین جهت از روابط فردی، که نه در زمان و نه در مکان تداوم نمی‌یافت، کاستم. آیا این را می‌توان به نیروی تشخیص یا جوهر شهرنشینی مربوط دانست؟ نمی‌دانم. به هر حال، مشکلات تحقیق در نیویورک بایک دید مقایسه‌ای که در جستجوی آن نبودم مرا به سمت تماسهای نامعلوم و روزمره کوچه و شهر و پدیده شهری سوق داد، به سوی پاریس، که در آنجا راحت‌تر می‌توانستم کار کنم و به اختلاف جزئی و بی‌تفاوت توده مردم پردازم.

بازی مردم‌شناسی شهری برای من عبارت از کشیده شدن به جنب و جوش و تحرك شهر، کاربرد مشاهده از سوی دیگر و رخنه به درون گروهها بود. شهر یک «فضا- زمان» غیر قابل اجتماعی و فاقد ویژگی یک جامعه جلوه می‌کند و من نمی‌توانم بر چیزی که فاقد نظم مواد و عناصر سازمان یافته است احاطه‌ای داشته باشم و فقط می‌توانم آن را تمیز دهم و به آن نزدیک شوم، اما قادر به تسخیر و رام کردن آن نیستم.

اما، من نه در ضد و نقیض گویی هستم و نه در آشفتگی و بی‌نظمی. به دنبال شانس و اتفاق، همیشه از جمع‌آوری واقعه‌ها شروع می‌کنم. به شرطی که آنها خرد و پالایش شده باشند! پروفیسور «لوروا-گوران» هرگز سرزنشم نمی‌کند، او حتی باعث تشویق و دلگرمی من است. اگر به من می‌گفتند که در این راه از اودور هستم، جواب می‌دادم که می‌توان تابی نهایت از یکدیگر دور شد ولی در یک مسیر باقی ماند. آیا این همان خویشاوندی نسبی (پدر فرزندی) نیست؟

ترجمه: محمدعلی یوسفی زاده

## یادداشتها

---

- 1) Colette Pétonnet , Directeur de recherche au CNRS.
- 2) Les citations sont extraites de: A. Leroi - Gourhan , " L' expérience ethnologique", in Ethnologie général, Paris Gallimard, " Encyclopédie de la Pléiade", 1968.

۳- حروف اختصاری ساختمانهایی با جاره متوسط یا ارزان در حومه پاریس

(Habitation loyer moyen)

## در باره نویسنده مقاله

---

خانم دکتر کولت پتونه، تحقیقات خود را از مطالعه محله‌های حاشیه نشین پاریس آغاز کرد. در پاریس مانند بسیاری از شهرهای بزرگ جهان، در حاشیه شهر و جامعه شهری، محله‌هایی وجود دارد که اکثر ساکنان آنها را مهاجران و رانده شده‌ها (از نظر اخلاقی، اقتصادی، نژادی، تربیتی) تشکیل می‌دهد. این محله‌ها، نمونه‌های مناسبی را برای مطالعه مردم‌شناسی (برحسب تعریف) تشکیل نمی‌دهند. ولی شناخت ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی آنها، مطمئناً کمک عمده‌ای به برنامه ریزان و دست‌اندرکاران سیاستهای فرهنگی می‌نماید. خانم پتونه بیش از بیست سال است که به مطالعه این گونه مراکز تجمع - در فرانسه و آمریکا - می‌پردازد. رساله دکتریش در این زمینه است و اکنون مدیر تحقیق در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه است. مقاله حاضر، سخنرانی وی در بزرگداشت استاد لوروا-گوران<sup>۲</sup> و اشاره به نقطه نظرها و دشواریهایی است که از «نظر تعریف و روش» و «جامعه مورد مطالعه» بر سر راه تحقیقاتش قرار داشته است.